

ظهور اسرار الهی به وسیله انسان

«گلشن راز» یکی از برجسته‌ترین آثار منظوم در زبان فارسی است، که شاعر در آن کوشیده است مهمترین مطالب و مسائل عرفانی را به شکلی فشرده و غالباً رمزآمیز، بیان کند. «شیخ محمود شبستری (م)، در حدود ۷۲۰ ق / ۲۱-۱۳۲۰ م) از شاعران عارف مشرب سده هشتم هجری است، شمس‌الدین لاهیجی (م. ۹۱۲ ق / ۱۵۰۶ م)، که خود از عارفان برجسته و از پیروان مکتب عرفانی محی‌الدین بن عربی است، «گلشن راز» را شرح کرده و در آن مهمترین مسائل عرفان نظری اسلامی را مطرح کرده است. اینک نمونه‌ای از آن.

چون ادراک این معانی در صورت عکس که عالم است، از غیر انسان نمی‌آید، فرمود که:

«عدم آیینه عالم عکس و انسان چو چشم عکس در وی شخص پنهان»

بدان که «عالم» در وضع لغوی، اسم چیزی است که دانسته شود به او چیزی؛ مثل خاتم که اسم چیزی است که چیزها را به او ختم کنند. و عالم را از آن جهت که واسطه و آلت علم به وجود حق شده‌اند، عالم گفته‌اند. یعنی عدم که اعیان ثابت‌اند، آیینه وجود حق است و عالم، عکس آن وجود است که بواسطه تقابل در آیینه عدم ظاهر گشته و این عکس را ظل نیز می‌خوانند؛ زیرا که چنانچه ظل به

نور ظاهر است و قطع نظر از نور کرده، عدم است، عالم نیز به نور وجود حقیقی پیدا و روشن است و نظر با ذات خود کرده، عدم و ظلمت است. «أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الضَّلُّ» یعنی دیده اعتبار (ب) (۶۵) نمی‌گشایی و نمی‌بینی که حق چگونه وجود اضافی را که ظل و پرتو نور وجود حقیقی است، ممتد و منبسط بر اعیان ممکنات گردانید و انسان چون چشم این عکس است که عالم است؛ چه همچنانکه چیزها به چشم دیده می‌شود و بواسطه چشم چیزها ظاهر می‌گردد، اسرار الهی و معارف حقیقی، به انسان ظهور می‌یابد و آنچه مقصود ایجاد عالم است، از انسان حاصل می‌شود و در انسان که چشم این عکس است، شخص پنهان است؛ یعنی آن شخصی که در مقابل آینه است که حق باشد؛ چه حق، انسان‌العین، یعنی مردم که این چشم عکس است که انسان مراد است و از کمال لطافت، آن شخص در این دیده که انسان است، مخفی است و مرئی نمی‌گردد. شعر:

رخ دلدار را نسقاب تسوی چهره یار را حجاب تسوی
به تو پوشیده است مهر رخس ابر بر روی آفتاب تسوی

چون بحقیقت در صورت انسانی که چشم عالم است، حق است که مشاهده جمال خود نمی‌نماید، فرموده که:

«تو چشم عکسی و او نور دیده است» به دیده دیده‌ای را دیده دیده است»
یعنی انسان چشم عالم است که عکس وجود حق است، و حق نور این دیده است؛ یعنی انسان‌العین این دیده است که انسان است.

بدان که شخصی که در آینه می‌نگرد، چون آینه صافی و در مقابل باشد، عکس آن شخص در آینه می‌نماید و آن صورت عکس که در آینه نموده شده، چون صورت آن شخص نگرنده است؛ باید که هر چه در صورت اصل باشد، در صورت عکس هم باشد؛ و صورت اصل را چشمی است، پس آن صورت عکس را هم البته چشمی خواهد بود و چنانچه در دیده نگرنده تمام صورت عکس منطبع است، در دیده عکس نیز تمامت (الف ۶۶) صورت نگرنده منطبع خواهد بود؛ فاما چنانچه گفته شد، مرئی نمی‌نماید. و آن صورت منطبعه در دیده عکس که انسان‌العین چشم عکس است و نور دیده عبارت از آن است، باز دیده‌ای دارد و آنچنانچه چشم صورت اصل، ناظر صورت عکس خود است، چشم عکس هم به دیده اصل ناظر همان اصل است؛ پس حاصل معنی مصراع دوم چنین باشد که به دیده، یعنی به انسان که گفته شد که چشم عکس است، دیده‌ای را، یعنی انسان‌العین را که حق مراد است و نور دیده است، چه دیده به او می‌بیند، دیده، یعنی دیده انسان‌العین که در انسان پنهان است، دیده است؛ یعنی به انسان حق را دیده حق دید و خود به خود نگرنده خودی خود است. و «انسان» مأخوذ از انسان‌العین است از این جهت که حق به او می‌بیند. شعر:

ز چشم من چو تویی بر جمال خود نگران چرا جمال خود از من همی کنی پنهان
چو محسن روی تو را کس ندید جز چشمت پس از چه روی من خسته گشته‌ام حیران
چگونه غیر تو بیند کسی که غیر تو نیست بدان سبب که تویی عین جمله اعیان

و این نکته‌ای عجب است که از وجهی حق، انسان العین است و از وجهی انسان، انسان العین است.

چون عالم با انسان که بجای دیده اوست، مثل یک شخص است و مسما به «انسان کبیر» است و انسان از آن جهت که خلاصه و حقیقت و منتخب همه است، جهانی است علی حده و فی الواقع همان نسبت که حق را با انسان است، انسان را با جهان هست، فرمود که:

«جهان انسان شد و انسان جهانی ازین پا کبیره تر نبود بیانی»

یعنی جهان با انسان «انسان کبیر» شد و انسان که خلاصه همه است، (ب ۶۶) جهانی است علی حده؛ و چنانچه حق در انسان ظاهر گشته و دیده وی شده و به دیده خود، خود را مشاهده نموده، انسان در جهان پیدا شده و دیده جهان گشته و به خود، خود را مفصل مشاهده کرده. و خلاصه این سخن آن است که چون انسان مظهر اسم الله است و چنانچه الله من حیث الجامعیة، مشتمل بر جمیع اسماست و در تمامت این اسما بحقیقت اوست که ظاهر است، حقیقت انسان که مظهر این اسم است، البته باید که شامل جمیع مراتب عالم باشد و تمامت حقایق عالم مظهر حقیقت انسان باشند؛ چه هر مرتبه‌ای و هر تعینی، مظهر یکی از اسمای الهیه است و جمیع اسما در تحت اسم الله که جامع جمیع اسما و صفات است، مندرجند؛ پس «حقایق تمامت مراتب و تعینات، در تحت حقیقت انسانی که مظهر آن اسم جامع است، مندرج خواهد بود و از این جهت مجموع عالم مفصل، مسما به «انسان کبیر» است؛ زیرا که حقیقت انسان است که بصورت همه عالم ظاهر شده و بسبب این جامعیت، مستحق خلافت گشته است؛ زیرا که خلیفه باید که بصورت مستخلف باشد و این است معنی «خلق الله تعالی آدم علی صورته» و بحقیقت، آینه و مجلای حق، حقیقت انسانی است که جامع جمیع مراتب جسمانی و روحانی است و عالم باسرها مرآت حقیقت انسان کامل است که تفصیل آن اجمال است. و دریافت حقیقت این سخن وقتی میسر می‌گردد که سالک واصل از مرتبه فناء فی الله به مقام بقاء بالله رسد و به حق، از حق بجانب خلق به سفر ثالث بیاید و آن زمان که او نباشد، اجمال و تفصیل تمام او باشد. شعر: (الف ۶۷)

شد به نقش موج ما دریا عیان	آنچه در عالم تو جوئی منم
چون ظهور جمله اسما به ماست	مظهر اوصاف رحمانی منم
هر دو عالم شد به نور ما عیان	اصل هر پیدا و پنهانی منم
نیست عالم در حقیقت جز طلسم	گنج بسی پایان اگر دانی منم

چون هر چه هست، بحقیقت همه هستی حق است و غیر او هیچ نیست، فرمود که:

«چو نیکو بنگری در اصل این کار همو بیننده هم دیده است و دیدار»

یعنی چون در اصل این کار که هستی مطلق، حق است و غیر او موجود نیست، نیکو بنگری و تأمل و تدبیر نمایی، بدانی که غیر از حق هیچ نیست و بیننده که شخص نگرنده مراد است، و دیده که انسان است، و دیدار که روی است که در آینه نموده شده که عکس باشد، بلکه آینه دیگر که اعیان

ثابت‌آند، همه یکی است. و حقّ است که به جمیع صور ظاهر گشته و هر جا به تجلی دیگر نموده؛ چه در تجلی اقدس به صور اعیان ثابت که صور معقوله اسمای الهیه‌اند که در علمند، به صفت قابلیت ظهور یافته و به تجلی مقدّس که تجلی شهودی مراد است، بصورت آن اعیان، بحسب استعدادات ایشان در عین ظاهر شده. شعر:

عشق هر دم ظهور دیگر داشت زان کسند نقش مختلف پیدا

هر دم از کوی سر برون آرد روی دیگر نماید او هر جا

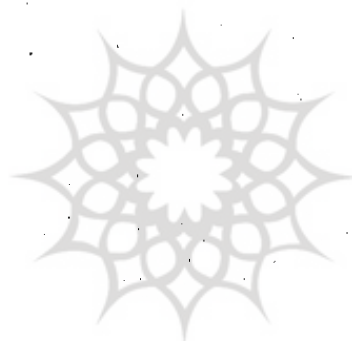
و این مقام «احدیة الجمع» و مقام «محمّد» است - صلی الله علیه و سلم - که حقیقت وحدانیت در مظهر فردانیت ظاهر شود که «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»

چون متانت و استحکام میکشوفات به شواهد دلایل نقلی است، فرمود که: (ب ۶۷)

«حدیث قدسی این معنی بیان کرد فسی یسمع و بسی یبصر عیان کرد»

(نقلی از «مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز» با مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی

و هفت کرباسی - انتشارات زوار)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی